

انساج
برای زندگی بهتر

M A N
For The Best Life

استادجعفری، محمد، ۱۳۶۲
انسان برای زندگی بهتر / مؤلف: محمد استادجعفری [. ق م: مرکز نشر هاجر (وابسته به مرکز مدیریت حوزه های علمیه خاوران)، ۱۳۹۲.
مسلسل: ۵۱۷ ۸۸ ص.
ISBN: ۹۷۸-۶۰۰-۶۸۱۷-۱۸-۷
کتابنامه: ص. ۸۵ ۸۸
فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.
۱. فاطمه زهرا (س)، ۱۳؟ قبل از هجرت - ۱۱ ق. الف. حوزه علمیه قم. مرکز مدیریت حوزه های علمیه خاوران. ب. عنوان.
BP ۲۷/۲۸ / الف ۵الف ۱۳۹۲



نام کتاب:..... انسان برای زندگی بهتر ۳
گرد آورنده:..... محمد استادجعفری
ناشر:..... مرکز نشر هاجر
نوبت چاپ:..... اول - بهار ۹۲
شمارگان:..... ۴۰۰۰ نسخه
قیمت:..... ۲۰/۰۰۰ ریال
تعداد صفحه و قطع:..... ۸۸ صفحه / خشتی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۸۱۷-۱۸-۷

آدرس: قم - بلوارامین - میدان ارتش - کوچه یکم الغدير
تلفن مرکز پخش: ۰۲۵۱ - ۲۱۴۴۴۰۰
پایگاه اینترنتی: www.Hajar.whc.ir - نشانی الکترونیکی: Hajar@whc.ir

ممکنه نتوانم این تاریکی ها را از بین ببرم
اما با همین روشنایی کوچک
فرق ظلمت و نور
و حق و باطل را
نشان خواهم داد ...
و هر که به دنبال نور است
این نور هر چند کوچک
در دل او بزرگ خواهد بود.

شهید دکتر مصطفی چمران

نغمه هایی شور انگیز از لب های فروبسته ...

تلاش برای جلب رضایت پدرش

قبل از ازدواج فاطمه ، یکبار زمانی که پیامبر در مسافرت بود ، فاطمه دو دستبند نقره و یک جفت گوشواره برای خویش و یک پرده برای منزل خرید، پیامبر از مسافرت بازگشت و مانند همیشه شتابان به دیدار دخترش رفت . پس از مشاهده ی پرده ی خانه و زیور آلات ساده ی فاطمه ، بدون اینکه کلامی بفرماید، در خانه توقف کوتاهی کرد و به مسجد رفت . فاطمه احساس کرد که پدر از دیدن این اقلام، ناراحت شده است، و فوری دستبند و گوشواره و پرده را درآورد و خدمت پیامبر فرستاد و پیام داد : دخترت برای تو سلام می فرستد و می گوید که این زیور آلات اندک را نیز در راه خدا انفاق کن. پیامبر پس از مشاهده ی بخشش و ایثار فاطمه سه بار فرمود : پدرش فدای او باد.

تشویق علی به خواستگاری از فاطمه

روزی سه نفر از نزدیکان علی و پیامبر که یکی از آنها «سعد بن معاذ» بودند به درب خانه‌ی علی آمدند تا او را برای خواستگاری از فاطمه تشویق کنند. یکی از آنان گفت: ای علی! تو از نظر کمال و فضیلت از همه برتری، تو محبوب رسول خدایی، بزرگان قریش به خواستگاری فاطمه رفته اند ولی پیامبر آنها را رد کرده و فرموده است: ازدواج فاطمه، به دست خداوند است، پس چرا تو به خواستگاری فاطمه نمی‌روی؟ چرا ازدواج نمی‌کنی؟ زیرا ما امیدوارم که خدا و رسول او، فاطمه را برای تو نگه داشته باشند. چشمان علی پر از اشک شد و فرمود:

احساساتم را به هیچ‌ان آوردی و آرزوی دیرینه ام را بیدار کردی. به خدا سوگند فاطمه مورد خواست و رغبت من است و من از او دست برداشته ام، اما چه کنم که دستم خالی است

سعد گفت:

تو خود می‌دانی که همه دنیا نیز پیش خداوند و پیامبرش بی ارزش و ناچیز است و پیامبر به مال و ثروت چشم ندارد.

و بدین سان انگیزه علی برای رفتن به خواستگاری تقویت شد.

خواستگاری علی از فاطمه

علی برای خواستگاری از فاطمه خدمت پیامبر رسید، اما از روی خجالت و حیا سکوت کرد. پیامبر سکوت را شکست و فرمود: می‌بینم برای حاجتی اینجا آمده ای! خواسته ات را بر زبان بیاور و آنچه در دل داری باز گو، خواسته ات نزد من مقبول است. با این زمینه سازی، علی لب به سخن گشود و عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت باد، شما مرا از عمویت ابی طالب و مادرم فاطمه بنت اسد گرفتی، در حالی که من طفلی کوچک بودم، مرا با غذای خود بزرگ کردی و پروراندی و به اخلاق و سیره‌ی خویش تربیت نمودی، نیکی و دلسوزی شما درباره‌ی من، از پدر و مادرم بیشتر و بهتر بود، تربیت و هدایتم به دست شما بوده است و ای پیامبر به خدا سوگند که شما ذخیره‌ی دنیا و آخرتم می‌باشی. ای رسول خدا اکنون، با توجه به اینکه بزرگ شده ام، دوست دارم خانه و همسری داشته باشم تا در سایه‌ی انس با او، سکونت یابم و به آرامش برسم. آمده ام به خواستگاری، خواستگاری دخترتان فاطمه، آیا او را به من می‌دهید؟ پیامبر چهره اش چون گل شکفته شد. گویا انتظار این لحظه را می‌کشید با شادمانی فرمود: اجازه بده نظر دخترم را در خصوص پیشنهادت بپرسم!

مشورت برای ازدواج

پیامبر به پدران و مادران توصیه می کنند که بدون مشورت و رضایت قلبی دختران، در امر ازدواج آنان اقدامی نکنند . و خود ایشان نسبت به ازدواج دخترش با او مشورت کرد و فرمودند : دخترم، فاطمه! پسر عمویت علی، تو را از من خواستگاری نموده است. پاسخ تو چیست؟

فاطمه به پدر احترام کرد و فرمود: نظر شما چه می باشد؟

پیامبر فرمودند : خدا از آسمان اجازت فرمودند .

فاطمه در حالی که تبسم بر لب داشت پاسخ داد:

خشنودم به آنچه که خدا و پیامبر او برای من رضایت دادند .

این در حالیکه بزرگان قبائل و سرمایه داران زیادی با پیش کش هایی همچون ، باغ و زمین و جواهرات، از دختر پیامبر خواستگاری نمودند، و از او جواب منفی شنیدند.

صبح عروسی پیامبر از فاطمه پرسید : شوهرت را چگونه دیدی؟

فاطمه فرمود : ای پدر! او بهترین شوهر است .

مهریه فاطمه

فاطمه پس از آگاهی به مقدار درهم و دیناری که مهریه ی اش قرار گرفت، خطاب به پیامبر فرمود :

ای پیامبر خدا!

همانا دختران مردم در ازدواج خود درهم و دینار را مهریه ی خود قرار می دهند. پس فرق من با آنها چیست؟

از تو می خواهم، درهم و دینار را مهریه ی من قرار ندهید، من می خواهم مهرم را ببخشم و به جای آن از خدا بخواه تا مهریه ی من، شفاعت کردن از گنهکاران امت تو در روز قیامت باشد.

جبرئیل نازل شد و با خود پارچه‌ای از حریر آورد که در آن نوشته شده بود :

خداوند مهر فاطمه را شفاعت گنهکاران قرار داد.

لذا فاطمه در لحظات آخر عمرش، وصیت کرد

آن پارچه را روی سینه اش در زیر کفن بگذارند و فرمود :

روز قیامت آن را به دست می گیرم و از امت پدرم شفاعت می کنم.

جهیزیه ی فاطمه

طبق گزارشی در تاریخ، صورت جهیزیه و اثاثیه ی خریداری شده برای فاطمه از این قرار است:

- ۱- رختخواب و تشک از پارچه ی کتان مصری، دو دست. ۴ فرش از پوست، یک عدد.
 - ۳ متکای پشمی، یک عدد. ۴ چادر خیبری، یک عدد.
 - ۵ مشک آب، یک عدد. ۶ کوزه آب، دو عدد.
 - ۷ ظرف آبخوری کوچک، دو عدد. ۸ آفتابه، یک عدد.
 - ۹ بالش پوستی، چهار عدد. ۱۰ حصیر، یک قطعه.
 - ۱۱ آسیای دستی، یک عدد. ۱۲ طشت لباسشویی، یک عدد.
 - ۱۳ ظرف شیر، یک عدد. ۱۴ پرده پشمی نازک، یک عدد.
- شاید اقلام جزئی دیگری باشد که از قلم افتاده باشد اما جمع صورت حساب ۶۳ درهم است که بر اساس شرایط زندگی آن زمان ، بسیار متوسط و صرفاً در حد وسایل ضروری و اولیه زندگی می باشد .
- اجناس خریداری شده را نزد آن پیامبر آوردند، ایشان با دست خود اشیاء را زیر و رو و بررسی می کرد و می فرمود:
- خدا برای اهل بیت مبارک گرداند.
- و برای خود عروس نیز توسط یکی از زنان، موارد زیر خریداری شد:
- ۱ یک پیراهن سفید عروسی. ۲ یک روسری بزرگ. ۳ یک حوله. ۴ مقداری عطر.

خانه فاطمه

پس از گذشت چند ماه از زمان جاری شدن خطبه عقد، علی از پیامبر تقاضای عروسی کرد، پیامبر فرمود: می‌توانی همین امشب یا فردا شب عروسی کنی، اما خانه‌ای برای فاطمه مهیا کن. علی به ایشان عرض کرد: به جز منزل «حارثه بن نعمان» خانه‌ی دیگری را سراغ ندارم. پیامبر فرمود: ما از حارثه بن نعمان شرم داریم؛ زیرا که یک سال تمام از خانه اش استفاده کردیم. این خبر به گوش حارثه رسید، به خدمت پیامبر رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! من و آنچه که دارم از آن خدا و رسولش است. به خدا قسم چیزی روح افزاتر و دوست داشتنی‌تر از آن نیست که چیزی را از من بگیری. این خانه در آخر شهر مدینه قرار داشت. حارثه خانه اش را در اختیار علی گذاشت. علی به مهیا کردن خانه برای عروسی پرداخت. ابتدا مقداری ریگ نرم بر کف اطاق ریخت. سپس قطعه چوبی آماده نمود تا مشک آب روی آن نهاده شود. بعد، کوزه و سبویی خرید. آنگاه چوب بلندی تهیه کرده و بر دو سوی دیوار گذاشت تا لباس‌ها بدان آویخته شود. پوست تختی روی زمین پهن کرد و مقداری لیف خرما تهیه نمود. و بدینسان زندگی مشترک علی و فاطمه در خانه‌ای اجاره‌ای آغاز شد.

بخشش فاطمه در شب عروسی

در تاریخ آورده اند؛
فاطمه در شب عروسی تنها دو پیراهن داشت،
یکی کهنه و دیگری نو.
در همان هنگام مستمندی درب خانه پیامبر را زد و
از او تقاضای پیراهن کرد.
فاطمه بلافاصله آیه‌ی نود و یک سوره‌ی آل عمران را مرور نمود که ؛
«هرگز به نیکوکاری نمی‌رسید مگر از آنچه خود دوست دارید انفاق کنید»
لذا بلافاصله پیراهن نو را به فقیر بخشید.
اما به پاس این ایثار بی نظیرش،
آن گاه که زمان رفتن به خانه داماد رسید،
جبرئیل بر پیامبر نازل شد و گفت:
خداوند سلامتتان می‌رساند و به من فرمود:
تا سلامش را به فاطمه نیز تقدیم کنم.
خداوند هدیه‌ای از لباس‌های بهشتی که از سندس سبز تهیه شده، برای فاطمه فرستاده است.
پیامبر نیز سلام خداوند متعال را به فاطمه رسانید و
آن پیراهن بهشتی را به ایشان داد.

اولین شب پس از ازدواج

علی شب عروسی، فاطمه را نگران و گریان دید.
پرسید: چرا ناراحتی؟
فاطمه فرمود: پیرامون حال و رفتار خویش فکر می کردم.
به یاد پایان عمر و قبر خویش افتادم که امروز
از خانه ی پدر به خانه ی شما منتقل شدم
و روزی دیگر از اینجا به طرف قبر و قیامت خواهیم رفت.
پس تو را به خدا سوگند می دهم که:
بیا تا به نماز بایستیم تا
با هم در این شب خدا را عبادت کنیم.

پرستاری از فاطمه در اولین شب ازدواج

پس از پایان مراسم عروسی فاطمه ، پیامبر دستور داد همه زن ها از خانه فاطمه بروند، همگی رفتند و چون پیامبر خواست خود از آن خانه بیرون رود، شیخ کسی به نظرش رسید که همچون سایه‌ای از پشت پرده بود. رسول خدا پرسید: تو کیستی؟
پس از اندکی سکوت صدایی شنیده شد که گفت: من اسماء هستم.
پیامبر با شگفتی فرمود: مگر دستور نداده بودم، بروی!؟
اسماء گفت: آری! پدر و مادرم فدای تو باد، قصد خاصی نداشتم ولی چون با خدیجه عهده‌ی کرده‌ام، این جا مانده ام،
پیامبر همین که نام خدیجه را شنید، آرام شد و دیدگانش اشک آلود شد.
و اسماء ادامه داد: ای رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد، خدیجه در واپسین لحظه‌های زندگی به من سفارش کرد که تنهایی فاطمه را در چنین شبی از یاد نبرم،
زیرا دوشیزگان در این شب نیاز به زنی از نزدیکان خود دارند،
از این رو در صدمم تا به عهده‌ی که با خدیجه بسته‌ام وفا کنم و در کنار فاطمه بمانم.
پیامبر لبخندی زد و فرمود: تو را به خدا سوگند به این منظور اینجا مانده ای؟
اسماء گفت: ای رسول خدا! به خدا سوگند که آری.
پیامبر سر و دست‌های خود را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود:
ای اسماء! خداوند نیازهای دنیا و آخرت تو را بر آورده سازد.

فاطمه و سرزنش زنان قریش

سلمان می‌گوید:

چند روز پس از ازدواج علی و فاطمه ، در محضر پیامبر بودم، ناگاه فاطمه با حالتی محزون وارد شد و از طعنه و آزار زنان قریش گله کرد که می‌گفتند: پدرش فاطمه را به ازدواج مردی فقیر (علی) در آورده است! پیامبر دست لطف و مهربانی بر سر فاطمه کشید. سپس فرمود: این عقد به فرمان خدا بوده و شما دو نفر، برگزیده‌ی خدا و کفو هم هستید. زهرا سر بر آسمان برداشت و با شادمانی گفت: راضی شدم به آن چه که خدا و رسولش از آن راضی هستند.

سایر خواستگاران فاطمه

پیامبر در پاسخ خواستگاران فاطمه اظهار می‌داشت:
من همانند شما بشر هستم و از شما زن گرفته و به شما زن خواهم داد،
بجز فاطمه که اختیار ازدواجش در دست پروردگار است.
آنگاه که خواستگاران مراجعه می‌کردند،
پیامبر آنان را به لحاظ مرتبه هم شأن فاطمه نمی‌دید.
علی نقل می‌کند که پیامبر به من فرمود:
یا علی! بزرگانی از قریش به من گله کردند که؛
ما فاطمه را از تو خواستگاری کردیم ولی از ما دریغ نمودی،
اما او را به ازدواج علی درآوردی.
من به آنها گفتم:
به خدا سوگند این من نبودم که از شما جلوگیری کرده و فاطمه را به علی تزویج کرده باشم،
بلکه خداوند دستور به چنین کاری داده است.
جبرئیل بر من نازل گشته و گفت:
ای محمد! خدای جل و علا می‌گوید:
اگر علی را نیافریده بودم،
هرگز برای دخترت فاطمه هم شانی روی زمین پیدا نمی‌شد، از آدم گرفته تا سایر مردم.

تقسیم کار با همسر

در روزهای اول زندگی مشترک، فاطمه کارهای منزل را با علی اینگونه تقسیم کرد که: خمیر کردن آرد، و نان پختن، و تمیز کردن و جارو زدن خانه، به عهده ی فاطمه باشد و کارهای بیرون منزل از قبیل، جمع آوری هیزم، و تهیه مواد اولیه ی غذایی را بر عهده ی علی باشد. این تقسیم کار، با راهنمایی پیامبر انجام گرفت. آنگاه که پیامبر فرمود:

بہتر است کارهای داخل منزل را فاطمه، و کارهای بیرون منزل را علی، انجام دهد، فاطمه پس از شنیدن این پیشنهاد با خوشحالی فرمود:

جز خدا کسی نمی داند که از این تقسیم کار تا چه اندازه خوشحال شدم، زیرا پیامبر مرا از انجام کارهایی که مربوط به مردان است، بازداشت.

ایام بارداری فاطمه

در یکی از روزهای بارداری فاطمه، پیامبر به دخترش اطلاع داد که: جبرئیل خبرهایی از فرزند تو بما رسانده است که او را در سرزمینی به نام کربلا به شهادت می رسانند. فاطمه در حالی که در هاله ای از غم و اندوه قرار گرفته بود، فرمود: ای پدر! به چنین کودکی نیاز ندارم!! رسول خدا ادامه داد: دخترم این فرزند تو حسین است و نه امام معصوم از او پدید می آیند که عامل تداوم و بقاء دین خدا می باشند. فاطمه فرمود: ای رسول خدا! از خداوند عزیز و بزرگ راضی و سپاسگزارم.

شستشوی کودک

امام حسن از مادرش نسبت به شستشوی ادرار کودک نقل کرد که :
ادرار دختر بچه را با آب کر، یک بار و
با آب قلیل ۳ بار شستشوی می داد ،
اما ادرار پسر بچه ای را که هنوز غذا خوار نشده و
شیر مادر می خورد، نمی شست،
و تنها بر روی ادرار پسر بچه مقداری آب می پاشید .

قضاوت میان کودکان

روزی حسن و حسین نزد پیامبر با یکدیگر مسابقه خطاطی برگزار کردند و پیامبر برای تشویقشان به آنها فرمود :

هر کس خطش زیباتر باشد، قدرت او نیز بیشتر است .

حسن و حسین هر کدام خط زیبایی نوشتند،

اما پیامبر قضاوت نکرد و آن دو را به مادرشان، فاطمه هدایت فرمود، تا نگرانی و تبعات قضاوت، با عاطفه، مادری جبران شود .

فاطمه دید که هر دو خط زیباست، با خود گفت :

من چه می توانم بکنم و چگونه میان دو کودکم داوری کنم !

با اندکی تأمل ، قضاوت نهایی را به تلاش خودشان ارتباط داد و فرمود :

ای نور دیدگانم! من دانه های گردنبندم را با پاره کردن رشته ی آن بر سر شما می ریزم و میان شما دانه های گردنبند را پخش می نمایم.

هر کدام از شما دانه های بیشتری جمع کند، قدرت او بیشتر است .

کار روزانه فاطمه

روزی پیامبر وارد منزل فاطمه شد،
دخترش را دید که روی زمین نشسته،
با یک دست فرزندش را در آغوش گرفته و شیر می دهد،
و با دست دیگر با آسیاب دستی گندم ها را آرد می کند،
اشک در چشمان پیامبر حلقه زد و فرمود :
دخترم! تلخی ها و مشکلات دنیا را به یاد شیرینی و سعادت بهشت بر خود گوارا ساز .
فاطمه در جواب پدر فرمود :
ای رسول خدا! حمد و شکر و سپاس سزاوار خداست، در برابر نعمت های بیکرانه ی او .

خانه داری علی و فاطمه

ام سلمه نقل می کند :

روزی رسول خدا وارد منزل فاطمه شد و

از اوضاع و احوال زندگی خانوادگی شان پرسید :

فاطمه پاسخ داد :

پدر ! هر دو دستم به علت آرد کردن گندم با آسیاب دستی ورم کرده و

زخم شده است،

دیشب را تا به صبح به آرد کردن گندم و خمیر کردن آرد مشغول بودم و

علی، فرزندانم، حسن و حسین را نگهداری می کرد.

خدمتگذار خانه فاطمه

سلمان فارسی می گوید:
فاطمه را دیدم که با دستان مبارک و با آسیاب دستی گندم را آرد می کند،
جلو رفته پس از سلام، گفتم :
ای دختر رسول خدا ! خود را به زحمت مینداز،
در کنار شما خدمتکار منزلتان «فضه» ایستاده است،
کار منزل را به ایشان واگذار !!
فاطمه پاسخ داد :
پیامبر به من سفارش فرمود که کارهای خانه را با فضه تقسیم کنم،
یک روز او کار کند و روز دیگر من،
دیروز نوبت او بود و امروز نوبت من است.

فاطمه در زمان جنگ

در یکی از جنگ های پیامبر با کفار ، هرکس به اندازه ی توان خود از جنگ پشتیبانی می کرد، فاطمه نیز برای جنگ آوران نان می پخت و بخشی از نیازمندی های مجاهدان سنگرنشین را تأمین می فرمود . در یکی از روزها که برای فرزندان خویش نان تازه آماده کرده بود، نتوانست بدون پدر از آن استفاده نماید، به خط مقدم جبهه، نزد پدر رفت و فرمود :
قرص نانی که می بینید برای غذای فرزندانم آماده کردم، اما دلم آرام نگرفت که تنها آن را بخوریم، ناچار آن را در خط مقدم جبهه خدمت شما آوردم
پیامبر فرمود:
این اولین غذایی است که پس از سه روز، پدرت بر دهان می گذارد.

ایثار فاطمه برای شوهرش

در یکی از صبحگاهان علی فرمود:

فاطمه جان! آیا غذایی داری تا گرسنگی ام برطرف شود؟

فاطمه پاسخ داد:

نه، سه روز است در منزل غذای کافی نداریم،

آن چه بود به شما و فرزندانم حسن و حسین دادم و

خود از غذای اندک موجود، استفاده نکرده ام و گرسنگی را تحمل نمودم.

علی با تأسف فرمود:

فاطمه جان! چرا به من اطلاع ندادی، تا بدنبال تهیه غذا بروم؟

فاطمه فرمود:

علی جان! من از پروردگار خود حیاء می کنم که

چیزی را از تو درخواست نمایم که می دانم تو برای تهیه آن توان نداری.

علی پس از شنیدن این سخنان و مشاهده ی ایثارگری فاطمه، از منزل خارج شد،

و با قرض گرفتن مقداری پول از دوستانش، مشکلات خانواده را تا حدودی برطرف نمود.

تحمل کمبودهای اولیه رفاهی

فاطمه مشکلات زندگی و فشار فقر را تحمل می کرد، و هرگز با همسایگان و دوستان راز زندگی خویش را مطرح نمی فرمود، اما هرگاه کاسه ی صبرش لبریز می شد، و فشار فقر و گرسنگی تاب و توان او را می ربود، خدمت پیامبر می رفت و سفره دل می گشود .
لذا روزی در خدمت پدر از مشکلات زندگی، و کمبودهای اولیه رفاهی زندگی اش، سخن به میان آورد و فرمود :
من و شوهرم چیزی از وسائل رفاهی نداریم، مگر پوست گوسفندی که شب ها بر روی آن می خوابیم و روزها بر روی آن شتر خود را علف می دهیم .
پیامبر فرمود :
دخترم عزیزم! صبر و تحمل داشته باش، زیرا موسی بن عمران ده سال با همسرش زندگی کرد و فرشی جز یک قطعه عبای قطوانی نداشتند .

ادب در مقابل شوهرش

روزی علی باغی را که با دستان خودش آماده کرده بود را به قیمت ۱۲ هزار درهم می فروشد و همه ی پول آن را بین فقرا و تهیدستان مدینه تقسیم می کند و به منزل باز می گردد .
طبیعی است که انتظار فرزندان و همسر،
پس از فروش باغ، آوردن غذا و میوه به منزل است .
فاطمه پرسید:
غذای امروز ما چه شد؟
علی شرمنده شد و بدون آنکه حرفی بزند، برای تهیه غذا از منزل خارج می شود ،
اما فاطمه از این سخن خود ناراحت شد،
با خود گفت: چرا این سؤال را کردم؟
و آنگاه فرمود :
خدا مرا ببخشد!
من از خدا طلب آمرزش می کنم و دیگر این رفتار را تکرار نخواهم کرد .

از خود گذشتگی فاطمه

عرب تازه مسلمانی در مسجد مدینه از مردم کمک خواست، پیامبر به اصحاب خود نگریست . سلمان فارسی برخاست تا نیاز آن بیچاره را بر طرف سازد . هر جا رفت با دست خالی برگشت . با ناامیدی به طرف مسجد می آمد که چشمش به منزل فاطمه افتاد، با خود گفت : فاطمه سر چشمه ی نیکوکاریست، لذا درب خانه را کوبید و داستان عرب مستمند را شرح داد. فاطمه فرمود : ای سلمان! سه روز است که خود غذا نخورده ایم، و فرزندانم حسن و حسین از شدت گرسنگی بی قراری می کردند و خسته و مانده به خواب رفته اند . اما من، نیازمندی را که درب خانه ی مرا کوبیده است، رد نمی کنم . آن گاه پیراهن خود را به سلمان داد تا در مغازه ی شمعون یهودی گرو گذاشته، مقداری خرما و جو، قرض بگیرد . سلمان فارسی می گوید:

پس از دریافت جو و خرما به طرف منزل فاطمه آمده و گفتم:

دختر رسول خدا ! مقداری از این غذاها را برای فرزندان گرسنه ات بردار.

فاطمه پاسخ داد :

ای سلمان! این کار را فقط برای خدای بزرگ انجام دادیم و هرگز از آن چیزی بر نمی داریم.

مهمان نوازی فاطمه

مرد گرسنه ای در مسجد مدینه بپا خاست و گفت: ای مسلمانان! از گرسنگی به تنگ آمده ام، مرا مهمان کنید.

پیامبر فرمود:

چه کسی این مرد را امشب مهمان می کند؟

علی فرمود:

من یا رسول الله!

کمی بعد علی وارد منزل شد و از فاطمه پرسید:

آیا غذایی در منزل داریم؟ مهمان گرسنه آورده ام.

فاطمه فرمود:

در خانه غذایی نیست، مگر به اندازه خوراک یک دختر بچه!

اما امشب گرسنگی را تحمل می کنیم و همین مقدار غذا را به مهمان می بخشیم.

هدیه‌ای گرانبها

بلال پیر مردی را به در منزل فاطمه آورد.
پیرمرد از پشت درب صدا زد:
سلام بر شما ای خانواده پیامبری که فرشتگان به نزد شما رفت و آمد می‌کنند و
منزلتان محل فرود آمدن جبرئیل امین است
فاطمه از داخل منزل جواب داد: کیستی و از کجا آمده‌ای؟
پیرمرد گفت: دختر محمد! من هم گرسنه‌ام و هم برهنه؛
مرا دستگیری کن؛ خدا تو را رحمت کند.
فاطمه به اطراف منزل نظری انداخت. از خوراک و پوشاک چیزی ندید. سرانجام همان پوست
گوسفندی که شب‌ها زیر خود می‌انداختند را برداشت و به پیر مرد سائل داد و از او عذرخواهی
کرد که چیز دیگری در دست نداشته.
پیر مرد فقیر عصبانی شد و گفت: ای فاطمه! من از گرسنگی می‌نالم و تو پوست کهنه و پاره‌ی
گوسفند به من می‌دهی؟ این پوست را چه کنم؟!
فاطمه متأثر شد و دست در گردن انداخت و یک گردنبند چوبی را که به تازگی دختر عمویش،
دختر حمزه سید الشهداء به او هدیه کرده بود، از گردن باز کرد و به آن مرد فقیر داد.

فاطمه و مرد نابینا

مردی نابینا پس از اجازه گرفتن،
وارد منزل امام علی شد .
پیامبر مشاهده نمود که؛
فاطمه قبل از اینکه مرد نابینا وارد خانه شود،
از جا برخاست تا اتاق را ترک کند،
پیامبر فرمود:
دخترم! این مرد نابیناست .
فاطمه پاسخ داد :
پدر، اگر او مرا نمی بیند، من که او را می بینم،
و اگر چه او نمی بیند، اما بوی زن را که استشمام می کند!
پیامبر پس از شنیدن سخنان دخترش فرمود :
شهادت می دهم که تو پاره ی تن من هستی .

سادگی در لباس

سلمان فارسی می گوید:

روزی فاطمه را دیدم که چادری وصله دار و ساده بر سر داشت .

در شگفتی ماندم و گفتم عجبا !

دختران پادشاهان ایران و روم بر

کرسی های طلایی می نشینند و

پارچه های زرین به تن می کنند،

ولی دختر رسول خدا!

نه چادرهای گران قیمت بر سر دارد و نه لباس های زیبا !!

فاطمه پاسخ داد :

ای سلمان!

خداوند بزرگ، لباس های زینتی و تخت های طلائی را برای ما در روز قیامت ذخیره کرده است.

نگرانی از انبوه مشکلات شوهرش

روزی در یکی از جلسات خانوادگی، پیامبر، دخترش فاطمه را با انبوه مصائب و مشکلاتی که پس از وی بر علی باریدن خواهد گرفت، آشنا کرد. فاطمه غم آلود و نگران پرسید :
ای رسول خدا!
آیا از خداوند نمی خواهی که این مشکلات از علی دور کند؟

همراهی علی در مخارج زندگی

فاطمه در راستای همراهی و همدلی با همسرش، چون هزینه زندگی تأمین نمی‌شد، گاه کار بیرونی می‌پذیرفت. روزی علی از بازار عبور می‌کرد، فردی را مخاطب قرار داد و گفت: آیا مقداری پشم می‌دهی تا دختر پیامبر برایت بتابد؟ آن شخص گفت: آری. و فاطمه آن‌ها را در منزل در مقابل سه صاع جو به نخ تبدیل کرد.

عاشقانه در عبادت

ابو درداء می گوید:
علی را در حالت سجده بگونه ای مشاهده کردم که
هیچ صدایی نمی شنود و
هیچ حرکتی نداشت،
ترسیدم و فریاد زدم:
سوگند بخدا علی مرده است.
شتابان به فاطمه خبر دادم .
فاطمه فرمود: این حالت معنوی علی است که
از ترس در برابر عظمت پروردگار بر او عارض شده و
در عبادت مدهوش می گردد.

اندوه سفر طولانی قیامت

پیامبر در یکی از روزها ،
در منزل فاطمه در حال وضو گرفتن بود،
که از فاطمه پرسید :
در چه حالی دخترم؟
فاطمه گفت :
حزن و اندوه من فزونی گرفته است و
تهیدستی من فراوان است و تأسف من طولانی
که برای سفر طولانی آخرت، چه آماده کرده ام؟

لحظه ای که زن به خدا نزدیکتر است

روزی پیامبر از یاران خود پرسید :

در کدام لحظه، زن به خدا نزدیکتر است؟

پاسخ مناسبی مطرح نشد،

تا اینکه فاطمه سؤال پدر را شنید و پاسخ داد :

آن لحظه ای که زن در خانه ی خود می ماند و

به امور زندگی و تربیت فرزند می پردازد

به خدا نزدیکتر است.

ارزش پرسش و پاسخ

علی نقل می کند؛ که روزی یکی از زنان مدینه خدمت فاطمه رسید و گفت :
مادر پیری دارم که در مسائل نماز سئوالاتی دارد، و
مرا فرستاده تا مسائل شرعی نماز را از شما بپرسم .
فاطمه فرمود: بپرس .
و آنگاه مسائل فراوانی مطرح کرد و پاسخ شنید و در ادامه ی پرسش ها،
آن زن خجالت کشید و گفت :
ای دختر پیامبر ! بیش از این نباید شما را به زحمت اندازم .
فاطمه فرمود :
باز هم بیا و آن چه سؤال داری بپرس.
آیا اگر کسی را روزی اجیر نمایند که بار سنگینی را به بام ببرد و در مقابل
صد هزار دینار طلا مزد بگیرد، چنین کاری برای او دشوار است؟
آن زن گفت: خیر،
و فاطمه ادامه داد :
من هر مساله ای را که پاسخ می دهم،
بیش از فاصله ی بین زمین و عرش گوهر و لؤلؤ پاداش می گیرم،
پس سزاوارتر است که پاسخ این سئوالات برای من سنگین نباشد .

دعا برای همسایگان

پسرش حسن، مادر را دید که همواره برای
همسایگان،
برادران اسلامی،
و مردم مسلمان، دعا می کند،
خطاب به مادر گفت :
مادر جان چرا برای خودت دعا نمی کنی؟
فاطمه پاسخ داد :
پسرم! اول همسایه، سپس خانه ی خود .

رابطه با مردم و خانواده

فاطمه می فرماید :
بهترین شما کسانی است که
در برخورد با مردم نرم تر و مهربان تر است
و ارزشمندترین مردم کسانی هستند که
با همسرانشان مهربان و بخشنده اند .

ارتباط فاطمه با خود

فاطمه در یکی از دعاهایش می فرماید :
خدایا، خودم را در نزد خودم کوچک کن و
مقام خودت را در نزدم بزرگ گردان.

اخلاص در عبادت

فاطمه می فرماید :
کسی که عبادت های خالصانه ی خود را بسوی خدا فرستد،
پروردگار بزرگ،
برترین مصلحت او را بسویش فرو خواهد فرستاد .

خوشرویی

فاطمه می فرماید :
پاداش خوشرویی در برابر مؤمن بهشت است و
خوشرویی با دشمن انسان های ستیزه جو،
انسان را از عذاب آتش باز می دارد.

شرایط روزه داری

فاطمه درباره ی شرایط روزه داری می فرماید :

اگر روزه،

زبان و

گوش و

چشم و

دست و پای

روزه دار را از ارتکاب اعمال ناپسند دور نکند،

روزه را می خواهد چه کند؟ و

روزه به چه دردش می خورد؟

آن چه برای زنان نیکوتر است ...

روز پیامبر از فاطمه پرسید:

چه چیزی برای زنان نیکو و رواست؟

فاطمه پاسخ داد :

آن چه برای زنان نیکو است،

اینست که « بدون ضرورت » مردان نامحرم را نبینند و

نامحرمان نیز او را ننگرند .

بی آمدهای بی اعتنایی به نماز در دنیا

روزی پیامبر به فاطمه فرمود: فاطمه جان! مردان و زنانی که نماز را سبک می‌شمارند خداوند آنان را به پانزده کیفر مبتلایشان می‌گرداند، که شش تای آنها در دنیا گریبانشان را می‌گیرد و سه تای آنها در هنگام مرگ و سه تای دیگر در قبر و سه تای باقی مانده در روز قیامت، زمانی که از قبر به پا می‌خیزند ... اما آن شش کیفری که در این دنیا به آنان می‌رسد:

۱- خداوند «برکت» را از عمرشان بر می‌دارد. ۲- برکت از ثروت آنان برداشته می‌شود. ۳- نور سیمای صالحین از چهره آنان محو می‌گردد ۴- سایر اعمال آنان نیز پذیرفته نیست ۵- دعایشان بالا نمی‌رود و اجابت نمی‌گردد ۶- پرتو دعای نیکان بر آنان، نتابد و آنان مشمول «دعای ابرار» نگردند.

و آن سه خصلتی که هنگام مرگ به آنان می‌رسد: ۱- خوار و ذلیل از دنیا می‌روند ۲- گرسنه قبض روح می‌شوند ۳- تشنه از دنیا می‌روند، به گونه‌ای که اگر آب های دنیا را به کام شان بریزند، عطش آنان بر طرف نمی‌گردد.

و آن سه پی آمدی که در قبر دامنگیر آنان می‌شود: ۱- خداوند، فرشته‌ای را در قبر بر آن ها می‌گمارد تا آنان را بیازارد ۲- خداوند، قبر را بر آنها تنگ می‌گرداند ۳- قبرشان تاریک خواهد بود. و آن سه وبالی که در رستاخیز، شامل حالشان می‌شود: ۱- خدا، ملکی را مأمور می‌کند تا آنان را در حضور مردم با صورت بر زمین بکشد ۲- در هنگام حساب، با شدت مورد حسابرسی قرار می‌گیرند ۳- خداوند، نگاه مهربانانه‌ی خود را از آنان دریغ می‌دارد و آنها را پاک نمی‌گرداند و برای آنان است عذاب دردناک.

عامل سعادتمندی

فاطمه عامل سعادت و رستگاری انسان را این گونه معرفی می کنند که :
همانا سعادتمند کامل و حقیقی،
کسی است که علی را در دوران زندگی و
پس از مرگش دوست داشته است .

بهداشت دست

فاطمه نسبت به پاکیزگی دست فرمود :
آگاه باش ! کسی که پس از خوردن غذا با دستی آلوده و چرب بخوابد، و بیمار شود ،
هیچکس جز خودش را در سرزنش ننماید .

آداب غذا خوردن

فاطمه درباره آداب غذا خوردن می‌فرماید:
در سفره‌ی غذا دوازده خصلت وجود دارد که دانستن و مراعات آن‌ها بر هر مسلمانی لازم است. چهارتای آن فرض و لازم، چهارتای آن سنت و چهارتای دیگر ادب است:

الف) آن چهار خصلت که فرض است، اینکه:
۱- شناخت غذا از نظر حلال و حرام بودن ۴ خشنودی و رضامندی.
۴ گفتن بسم الله. ۴ - شکر و سپاس‌گزاری.

ب) آن چهار خصلت که سنت و مستحب است، عبارتند از:
۱- با وضو، غذا خوردن. ۴ نشستن بر پهلوئی راست.
۴ در حال نشسته غذا خوردن. ۴ خوردن با سه انگشت. (در زمان قدیم رسم بوده است)

ج) آن چهار خصلت که شرط ادب است، نیز عبارتند از:
+ از جلوی خود غذا خوردن. ۴ لقمه را کوچک برداشتن.
۴ خوب جویدن غذا. ۴ نگاه نکردن به چهره‌ی کسانی که در کنار سفره هستند.

آداب سفر

فاطمه از پدر بزرگوارش نقل می‌کند که فرمودند:
شش چیز از مروت و جوانمردی است،
سه مورد از آن مربوط به حضر (شهر محل سکونت) و سه مورد دیگرش مربوط به سفر است.

الف) آنچه انسان در شهر و دیار خویش باید به آن مزین گردد، عبارت است از:
۱- تلاوت قرآن.

۴ آباد نگاه داشتن مساجد (از طریق حضور در آن).

۳ دوستی و مهرورزی با مؤمنان

ب) آن سه خصلتی که انسان باید در سفر به آن مزین باشد، بدین قرار است:

۶ بخشیدن توشه و سخاوت مند بودن نسبت به همراهان .

۴ اخلاق نیکو داشتن.

۳ بذله گویی و مزاح، به شرط اینکه نافرمانی خدا نباشد.

آداب خوابیدن

فاطمه نقل می کند که روزی پیامبر خطاب به ایشان فرمودند :
ای فاطمه!

مخواب مگر آنکه پیش از خوابیدن «چهار عمل» را به جا آوری:
۱- تمام قرآن را تلاوت و ختم کنی.

۲- همه‌ی پیامبران خدا را، شفیعیان خود در روز رستاخیز قرار دهی.

۳- عموم مؤمنان را، راضی و خشنود سازی

۴- حجّ و عمره‌ای به جا آری.

فاطمه به پیامبر عرض کرد:

ای رسول خدا! مرا به چهار عمل فرمان دادی که توان انجام آن را در خود نمی‌بینم!

رسول خدا لبخندی زد و فرمود: چون سوره‌ی توحید (اخلاص) را سه مرتبه بخوانی مانند آن
است که ختم قرآن کرده‌ای؛

و چون بر من و پیامبران پیش از من درود بفرستی، ما را شفیع خود در روز قیامت قرار داده‌ای؛
و چون برای اهل ایمان طلب مغفرت و آمرزش نمایی، همه آنان را از خود راضی و خشنود
ساخته‌ای و چون بگویی :

«سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر»، حجّ و عمره‌ای را به جا آورده‌ای.

برهنگی در روز قیامت

روزی پیامبر به دخترش می‌فرماید: فاطمه جان، روز قیامت، هنگامی که تو به وسط جمعیت حاضر می‌رسی، کسی از زیر عرش پروردگار به گونه‌ای که تمام مردم صدایش را بشنوند، فریاد می‌زند: چشم‌ها را فرو پوشانید و نظرها را پایین افکنید تا فاطمه، دختر پیامبر و همراهانش عبور کنند. پس در آن هنگام، هیچ کس جز ابراهیم و علی و سایر نزدیکان و محارمت به تو نگاه نمی‌کنند. سپس منبری از نور برایت برقرار می‌سازند، که هفت پله دارد و بین هر پله‌ای تا پله دیگر صف‌هایی از فرشتگان قرار گرفته‌اند که در دستشان پرچم‌های از نور است. همچنین در طرف چپ و راست منبر، حور العین صف می‌کشند، آن‌گاه بر بالای منبر قرار می‌گیری، جبرئیل می‌آید و می‌گوید: ای فاطمه! آن چه دوست داری از خدا بخواه. و تو اولین کسی هستی که قبل از همه وارد بهشت می‌شوی. فاطمه از پیامبر پرسید: آیا اهل دنیا روز قیامت برهنه‌اند؟ ایشان فرمودند: آری، ای دخترم

فاطمه گفت: من هم برهنه‌ام!؟

پیامبر فرمود: آری شما هم، ولی آن‌جا دیگران به تو توجه ندارند!

فاطمه ناراحت شد و گفت: چقدر جای شرمندگی دارد آن روز در برابر خدای متعال.

فاطمه می‌فرماید هنوز از محضر پدر بیرون نرفته بودم که ایشان فرمودند: اکنون جبرئیل آمده به من می‌گوید: ای محمد به فاطمه سلام برسان و بگو به جهت حیا و شرمت از خداوند، پروردگارت وعده نموده که استثناً تو را در روز قیامت به دو لباس از نور بپوشاند.

یاران و شیعیان فاطمه

روزی پیامبر به فاطمه فرمود:
هنگام قیامت هنگامی که به در بهشت می‌رسی،
دوازده هزار حوریه که تا کنون به ملاقات کسی نرفته و نخواهند رفت در حالی که
مشعل‌های نورانی به دست دارند و بر شترانی از نور سوارند که
جهازهایشان از طلای زرد و یاقوت سرخ و مهارهایشان از لؤلؤ و مروارید درخشان است،
به استقبال می‌شتابند.
پس وقتی داخل بهشت شدی،
بهشتیان به یکدیگر ورودت را بشارت خواهند داد و
برای شیعیان همراهت سفره‌هایی از گوهر (کنایه از غذاهای بسیار خوب) که بر پایه‌هایی از نور
برقرار ساخته‌اند، آماده می‌سازند و در حالی که هنوز سایر مردم گرفتار حساب رسی هستند،
آنان از غذاهای بهشتی می‌خورند.

ویزگی های شیعیان از زبان فاطمه

یکی از پیروان اهل بیت در شهر مدینه همسرش را خدمت فاطمه فرستاد، تا بپرسد: آیا شوهرم از شیعیان شما می باشد یا نه؟
فاطمه به صورت کلی پاسخ داد و فرمود: اگر به آن چه به شما امر می کنیم، عمل می کنی و از آن چه شما را بر حذر می داریم، دوری می کنی از شیعیان مایی و الا هرگز!
آن شخص پس از شنیدن این پاسخی کلی، مضطرب شد و با توجه به ضعف ها و سستی های خود گفت: وای بر من که همیشه در آتش جهنم خواهم بود، همسرش نگرانی و زاری او را با سخنان مطرح شده، خدمت فاطمه بازگو نمود.
فاطمه پاسخ داد: از طرف من به همسرت بگو چنین نیست که او قضاوت کرده است. شیعیان ما از بهترین افراد اهل بهشتند و همه ی دوستان ما و دوستان دوستان ما و دشمنان دشمنان ما همه در بهشت خواهند بود.
آری کسی که با قلب و زبان تسلیم ما اهل بیت شده، اما از اوامر ما سرپیچی کند و نواهی و موارد پرهیز را محترم نشمرد از شیعیان واقعی ما نخواهد بود.
گرچه این گروه نیز پس از پاک شدن از گناهان، و تحمل مشکلات روز قیامت و قرار گرفتن اندک زمانی در طبقات بالای جهنم و چشیدن عذاب، اهل بهشت خواهند بود و به خاطر دوستی با ما نجاتشان داده و آنان را به پیشگاه خودمان انتقال خواهیم داد.

شفاعت کننده عزاداران حسین

روایت شده است هنگامی که پیامبر به فاطمه از کشته شدن فرزندش حسین و مصائب آن خبر داد، فاطمه بسیار گریست و گفت: پدر جان! این حادثه چه وقت اتفاق خواهد افتاد؟ پیامبر فرمود: هنگامی که من و تو و علی باشیم. گریه‌ی فاطمه شدت یافت و گفت: پدر جان! پس چه کسی بر او گریه می‌کند و چه کسی عزاداری او را بر پای می‌دارد؟ پیامبر فرمود: ای فاطمه! زنان امت من بر زن‌های اهل بیتم و مردانشان بر مردان اهل بیتم گریه خواهند کرد و نسلی پس از نسل دیگر هر سال عزاداری را تجدید می‌کنند. روز قیامت که بر پا می‌شود، تو شفیع زنان می‌شوی و من شفیع مردان و هر یک از آنان که بر مصیبت حسین گریه کنند دستش را می‌گیریم و او را به بهشت وارد می‌نماییم. ای فاطمه! در روز قیامت همه چشم‌ها گریانند به جز چشمی که بر مصیبت حسین گریه کرده باشد.

غصه پدر از فردای دخترش

روزی پیامبر به ابن عباس درباره‌ی ستم‌هایی که در آینده به اهل بیتش می‌رود، فرمود :
من هر وقت فاطمه را می‌بینم،
مصیبت‌هایی را که بعد از من بر سر او می‌آید، به یاد می‌آورم،
گویا او را می‌بینم در حالی که ذلت و خواری به خانه اش راه یافته
و حرمت و احترام او شکسته شده؛
حقش غصب شده؛
از تصرف در ارثش منع گردیده؛
پهلویش شکسته؛
فرزندش سقط شده؛
فریاد یا محمدا بر می‌آورد و کسی جوابش را نمی‌دهد؛
کمک می‌طلبد و کسی یاریش نمی‌کند؛
لذا بعد از من همواره محزون و اندوهناک و گریان است.
گاهی منقطع شدن وحی از خانه اش را به یاد می‌آورد و گاهی فراق و دوری من را.
هنگامی که شب می‌شود، وحشت او را فرا می‌گیرد، زیرا
صدای قرآن مرا که در تهجد می‌شنید، دیگر نمی‌شنوند.
سپس خود را بعد از عزت ایام زندگانی پدرش، ذلیل می‌بیند ...

همدردی با پدر

پیامبر در روزهای واپسین زندگانی شان، به منبر رفتند و فرمودند :
هر کس از من طلبی دارد، درخواست نماید .
مردی بلند شد و گفت:
ای رسول خدا! شما در جنگ بدر که صف سربازان را تنظیم می کردید،
با شلاق خودتان بر شکم لخت من زدید .
پیامبر فرمود: بیا قصاص کن،
مرد گفت: همان شلاق را بیاورید .
پیامبر به بلال اشاره فرمود که از خانه فاطمه، همان شلاق روزهای جنگ را بیاورد .
فاطمه که این صحنه را دید ،
پرسید : ای بلال! پدرم با این شلاق چه می خواهد بکند؟ الان که روز جنگ نیست؟
وقتی بلال آنچه را که در مسجد گذشت خبر داد. فاطمه ناله ای زد و گفت :
وای از این اندوه ، وای از اندوه تو ای پدر، غیر از تو چه کسی سرپرست فقرا و تهیدستان و
در راه ماندگان است؟
ای بلال به فرزندانم حسن و حسین بگو نزد آن مرد رفته تا از آنان قصاص کند و نگذارند پدرم
را بیزارند .

ناله های هنگامه ی رحلت پدر

در لحظه های غمبار رحلت پیامبر، فاطمه، علی، حسن و حسین در اطراف بستر پیامبر حلقه زده و با چشمانی اشکبار، نظاره گر غروب خورشید رسالت بودند .
پیامبر، خواست سخنی بفرماید، اما از شدت ضعف جسمانی نتوانست و در حالی که می گریست بی حال در بستر افتاد .
فاطمه با مشاهده ی این منظره به فریاد آمد و فرمود :
ای رسول خدا! همانا قلب مرا از جا کندی، و جگرم را سوزاندی، آنگاه که گریه ی تو را مشاهده کردم !

پس از تو چه بر سر فرزندانم خواهد آمد؟

پس از تو چه مصیبت ها و ذلت و خواری ها که بر من باریدن خواهد گرفت؟

پس از تو چه بر سر علی خواهد آمد؟

پس از تو چه بر سر وحی الهی و دستورات خداوند خواهد آمد؟

آنگاه خود را در آغوش پدر افکند، پدر را بوسید و با اشک فراوان، گونه های پدر را شست .

پیامبر در این هنگام دست فاطمه را در دست علی گذاشت و فرمود :

علی جان! فاطمه امانت الهی و امانت من در دست تو است، از او محافظت کن .

اجازه‌ی عزرائیل

در لحظه‌های آخر حیات پیامبر و زمانی که ایشان در بستر بیماری بودند، مردی برای عبادت رسول الله آمد،
فاطمه به پدر فرمود: مردی صحرائشین پشت درب خانه است که می‌گوید از راه دوری آمده‌ام.
هر چه خواستم او را رد کنم، نشد،
گفت حتماً از خود شما اجازه بگیرم، اگر اجازه نفرمودید، مراجعت می‌کند و بر می‌گردد.
پیغمبر در حالی که تبسم اسرار آمیزی بر گوشه لب داشت و گویا از لابلای لبان متبسمش، روح ملکوتیش می‌خواست پرواز کند، نفس عمیقی کشید و فرمود: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**.
دخترم! او صحرائشین نیست، عزرائیل است.
برای گرفتن جان من آمده. از هیچکس اجازه نمی‌گیرد.
این اولین خانه‌ای است که با اجازه داخل آن می‌شود، برو در را باز کن.
زهر را در حالی که لرزه‌ی شدیدی، اندامش را گرفته بود و
خود را محکوم یک قضای الهی می‌دید،
با قدم‌های ناتوان، نزدیک درب خانه آمد و در را باز کرد.
باد پرهیبتی به صورت او اصابت کرد، کسی را ندید. در را بست و به اتناق برگشت و دید ...

یاد پدر در جمع کودکان

فاطمه با یاد روزگار شیرین و محبت های پدرش ،
خطاب به کودکان خود فرمود :
کجاست پدر مهربان شما دو فرزندم؟ که
شما را عزیز و گرامی می داشت، و
همواره شما را بر روی دوش خود می گرفت، و
نمی گذاشت بر روی زمین راه روید؟
کجاست پدر شما که مهربان ترین کس نسبت به شما بود؟
دیگر هرگز او را نمی بینم که
این درب منزل را باز کند، و
شما را بر دوش خود گیرد،
همان کاری که همیشه نسبت به شما انجام می داد .

پیراهن پدرش

هر چیزی که یاد و بوی پدر را به فاطمه می‌رساند، حالش را دگرگون می‌ساخت. علی می‌فرماید: وقتی که پیکر پاک پیامبر را غسل می‌دادم، فاطمه گفت: پیراهن پدرم را به من نشان بده. وقتی که چشمش به پیراهن افتاد، شروع به بوییدن کرد و در همین حال از شدت غصه بیهوش شد. پس از این اتفاق، پیراهن را از نظرش پنهان کردم.

یاد پدر و اشتیاق شنیدن اذان

پس از وفات پیامبر،
فاطمه به یاد دوران با شکوه اسلام افتاد و فرمود :
بسیار دوست دارم که صدای اذان بلال ،
مؤذن مورد علاقه پدرم را ، به یاد آن روزها بشنوم .
وقتی این خبر به بلال رسید،
با اینکه از اذان گفتن اعتصاب کرده بود،
آماده شد و اهل مدینه یک بار دیگر صدای دلنشین اذان بلال را شنیدند .
شهر در شادی و سرور غرق شد، تا آن که بلال گفت :
« اشهد ان محمدا رسول الله »
ناگاه به بلال خبر رسید که اذان را رها کن،
زیرا فاطمه بیهوش نقش بر زمین افتاده است !
بلال اذان را قطع کرد و پس از مدتی فاطمه به هوش آمد و گفت: بلال! اذانت را ادامه بده؛
ولی بلال راضی نشد که اذان را ادامه دهد و خطاب به فاطمه گفت:
ای سرور زنان عالم! می ترسم، اگر به اذانم ادامه دهم، دوباره ناراحت شوید.
فاطمه پذیرفت و بلال دیگر اذان نگفت.

دفاع از منزل علی

پس از ماجرای سقیفه، و سرپیچی عده ای از بیعت با ابوبکر، عمر و قنقد و یارانش برای آن که به خیال خودشان مرکز تجمع مخالفان را مورد تهدید قرار دهند، به خانه علی یورش آوردند، و تهدید کردند که، اگر علی برای بیعت به مسجد بیرون نیاید، خانه را آتش می زنیم!!
فاطمه در دفاع همه جانبه از علی، در برابر مهاجمان فرمود:
شما ای گمراهان و دروغگویان!
چه می گوئید و چه می خواهید؟
ای عمر! آیا از خدا پروا نداری؟ این گونه می خواهی وارد خانه من شوی؟
آیا با حزبت که حزب شیطان است، مرا می ترسانی در حالی که حزب شیطان ناتوان است!
وای بر تو! این چه جرات و جسارتی است که نسبت به خدا و پیامبر او داری؟
آیا می خواهی دودمان پیامبر را نابود کنی؟ و نور خدا را خاموش؟
آگاه باش که خداوند نور خود را فروزان و جاودانه نگه می دارد.
من از شرکت و حضور در میان نامحرمان پرهیز داشتم، اما تهاجم و طغیان تو،
مرا از خانه بیرون کشید و حجت را بر تو و بر دیگر گمراهان تمام کرد.
سوگند بخدا، چون کراهت دارم که بیگناهان دچار بلا و گرفتاری شوند،
دست از نفرین بر می دارم. اگر چنین نبود،
می دانستی که سوگند و نفرین من به سرعت تحقق می یافت و عذاب خدا فرو می بارید.

افشاگری در برابر مهاجمان

در آن هنگام که عمر با گروهی به منزل علی یورش آوردند، و با تهدیدهای پیاپی نتوانستند درب خانه را بگشایند، به دستور خلیفه دوم هیزم آورده و درب منزل را به آتش کشیدند، فاطمه برای دفاع از علی، در برابر ستونی از دود و شعله های آتش به جلو رفت و فرمود:

ای پسر خطاب!

آیا تو را می بینم که خانه ی مرا را آتش می زنی؟

آیا آمده ای که خانه ما را بسوزانی؟

آیا تو علی و فرزندان مرا به آتش می کشی؟

در این هنگام عمر پاسخ داد:

سوگند به خدا، یا شما را برای بیعت با خلیفه بیرون می آورم و

یا همه ی شما را با خانه به آتش می کشم!

فاطمه گفت: آیا از خدا نمی ترسی؟ که بی اجازه وارد خانه ام می شوی؟

در این لحظه فاطمه نگاه به قبر پدرش کرد و فرمود: وای ای پدر!

ای پیامبر خدا! چه مصیبت هایی که از دست پسر خطاب و پسر ابی قحافه کشیدیم!

شما، چه زود کینه توزی های خود را بر اهل بیت پیامبر خدا ظاهر کردید!

سوگند به خدا از این لحظه، تا روزی که خدا را ملاقات می کنم،

هرگز با تو صحبت نخواهم نمود!

محکوم نمودن مهاجمان

وقتی مهاجمان به خانه علی هجوم آوردند که
درب خانه را بشکنند یا بسوزانند و وارد منزل شوند،
فاطمه پشت درب منزل رفته،
خطاب به عمر که در پیشاپیش مهاجمان بود فرمود :
وای بر تو ! این چه جرأت و جسارتی است که نسبت به خدا و پیامبر خدا کرده ای،
آیا می خواهی نسل پیامبر را نابود کنی؟
و از میان برداری؟
آیا می خواهی نور خدا را خاموش کنی؟
خداوند نور خود را حفظ می کند و تداوم می بخشد.
فاطمه پس از کوبیده شدن بین در و دیوار و به شهادت رسیدن محسن اش فرمود :
ای پدر!
ای رسول خدا!
بنگر که با دختر مورد علاقه ی تو چنین رفتار می شود :
آه، ای فضا، بیا و مرا دریاب،
سوگند به خدا، فرزندی که در شکم داشتم، کشته شد ..

دفاع از علی در کوچه ها

در آن هنگامه غم آلود که علی را با زور به طرف مسجد می بردند و هیچ کس در آن غربت و تنهایی از او دفاع نمی کرد، فاطمه که پشت درب سوخته خانه زخمی شده بود، کشان کشان خود را به جمعیت رساند و بین علی و آنها قرار گرفت ، و فرمود :

سوگند به خدا، نمی گذارم شوهرم را ظالمانه به سوی مسجد بکشانید.
وای بر شما،
چه زود به خدا و رسولش خیانت کردید و
به خانواده ی او ستم نمودید،
با این که رسول خدا پیروی از ما و دوستی با ما را به شما سفارش کرده و فرمود :
که (در امور زندگی) از اهل بیت اطاعت نمایید،
و همچنین خداوند فرمود:
به مردم بگو از شما پاداش رسالت نمی خواهیم، جز آن که با اهل بیت من دوستی نمایند .
فاطمه دست بر کمر بند علی زد و و فرمود :
سوگند به خدا، نمی گذارم شوهرم را به سوی مسجد ببرید.
در این هنگام عمر به قنقذ دستور داد؛ دست فاطمه را از علی کوتاه کن ...

دفاع از جان علی در مسجد

زهر را اثر حمله مهاجمان ، زار و زخمی در خانه بیهوش افتاده بود، لحظه‌ای به هوش آمد، بلافاصله پرسید: فضّه! علی کجاست؟ تا شنید او را به مسجد برده اند، تاب نیاورد، دست حسین را گرفت ، به زحمت به پا خاست، فضّه و زنان بنی هاشم او را همراهی کردند، همه‌ی چشم‌ها با دیدن حال نزار زهر را گریبان شد، ناگهان صدای زهر را در مسجد پیچید: رها کنید شوهر مرا ؛ قسم به آن خدایی که محمد را به حق برانگیخت. اگر از علی دست برندارید، گیسوان خود را پریشان کرده و پیراهن پدرم را بر سر افکنده و در برابر خدا فریاد خواهیم زد، مطمئن باشید که ناقه صالح، در نزد خدا، از من گرامی تر و بچه ی آن ناقه نیز از فرزندان من قدر و قیمتش زیادتر نبود. عمر در آن ازدحام جمعیت، با شمشیر برهنه، علی را تهدید کرد که :

اگر با ابوبکر بیعت نکنی گردنت را میزنم.

در این هنگام فاطمه رو کرد به ابوبکر و فرمود : ای ابوبکر! آیا می خواهی شوهرم را از دستم بگیری؟ و مرا بیوه سازی؟ سوگند به خدا اگر دست از او برداری، موی سرم را پریشان می کنم و گریبان چاک زده ، کنار قبر پدرم رسول خدا می روم و از شما شکایت می کنم . سپس دست حسن و حسین را گرفت تا در کنار قبر پیامبر با نفرین و ناله تهدید خود را تحقق بخشد . علی مظلومانه به سلمان فرمود : سلمان! فاطمه را دریاب، گویی دو طرف مدینه را می نگرم که به لرزه درآمده، سوگند به خدا اگر فاطمه موی خود را پریشان کند و گریبان چاک نماید و در کنار قبر پیامبر نفرین و ناله سر دهد، دیگر مهلتی برای مردم مدینه باقی نمی ماند، و

زمین همه ی آنها را در کام مرگبار خود فرو می برد .

سلمان شتابان خدمت فاطمه رسید و گفت : ای دختر محمد! خداوند پدرت را مایه ی رحمت جهانیان قرار داده است، خواهش می کنم به خانه برگرد و نفرین در حق مردم نادان مکن .

فاطمه پاسخ داد : ای سلمان! آنها قصد جان علی را دارند، و من در شهادت علی نمی توانم صبر کنم، صبرم تمام شده، مرا به حال خود بگذار تا کنار قبر پدرم بروم.

سلمان که فاطمه را برای ناله و نفرین مصمم یافت، گفت: علی مرا فرستاد و فرمود که به شما بگویم : فاطمه به خانه بازگردید و از ناله و نفرین خودداری کنید.

وقتی فاطمه پیام علی را شنید فرمود : حال که شوهرم ، فرمان داده که به خانه بازگردم، می روم و صبر می کنم و سخن آن بزرگوار را می پذیرم و از او اطاعت می کنم.

آنگاه سلمان از فاطمه خواست به خانه بازگردد، اما فاطمه فرمود : وای بر آنان ای سلمان! سوگند به خدا از درب مسجد مدینه پا بیرون نمی گذارم تا آن که علی را با چشمان خودم، رها شده و سالم مشاهده نمایم.

پس از لحظاتی چند که در میان سکوت و اندوه و شگفتی حاضران، مهاجمین دست از علی کشیدند، علی تنها و مظلوم از مسجد مدینه بیرون آمده و راه خانه را در پیش گرفت،

فاطمه جلوی درب مسجد منتظر شوهر معصوم خود بود و زمانی که او را مشاهده کرد، فرمود : علی جان! جانم فدای جان تو، و جان و روح من سپر بلاهای جان تو، بدان که همواره با تو خواهم بود، اگر تو در خیر و نیکی بسر میبری با تو خواهم زیست و یا اگر در سختی و بلاها گرفتار شدی، باز هم با تو خواهم بود.

اثبات امامت علی از زبان فاطمه

محمود بن لبید می گوید :

مدتی پس از رحلت پیامبر ، فاطمه را در کنار قبر حضرت حمزه در احد، در حال عزاداری و گریه مشاهده کردم، فرصت را غنیمت شمرده سؤال کردم : آیا برای امامت علی از سخنان پیامبر، می توان دلیلی آورد؟
فاطمه پاسخ داد :

شگفتا!

آیا روز غدیر خم را فراموش کرده اید؟ آن روز شنیدم که پیامبر فرمود:
علی بهترین کسی است که او را جانشین خود در میان شما قرار می دهم.
علی امام و خلیفه بعد از من است و دو فرزندم،
حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین پیشوایان و امامانی پاک و نیک اند .
اگر از آنها اطاعت کنید شما را هدایت خواهند نمود و
اگر مخالفت ورزید، تا روز قیامت بالای تفرقه و اختلاف در میان شما حاکم خواهد شد.
پرسیدم، بانوی من! پس چرا علی در مقابل ابوبکر و عمر سکوت کرد و حق خود را نگرفت؟
فاطمه پاسخ داد :
رسول خدا، فرمود مثل امام، مانند کعبه است، مردم باید در اطراف آن طواف کنند.
نه آن که کعبه دور مردم طواف نماید .

سپس فاطمه با کمی مکث ادامه داد که:

آگاه باش!

قسم به خدا، اگر حق را به اهلش واگذار می کردند و از عترت رسول خدا اطاعت می نمودند، هیچ دو نفری (درباره حکم خداوند) با یکدیگر اختلاف نمی کردند و امامت همان گونه که رسول خدا معرفی فرمود، از علی تا فرزند نهم از نسل حسین، از جانشینی به جانشینی دیگر به ارث می رسید. اما افسوس کسی را مقدم داشتند که خدا او را کنار زده بود و کسی را کنار زدند که خدا او را مقدم داشت، ره آورد بعثت را انکار کردند و به بدعت ها روی آوردند،

آنها هواپرستی و شهوت را برگزیدند و بر اساس رای و نظر شخصی عمل کردند، هلاکت و نابودی بر آنان باد. آیا نشنیدند کلام خدا را که فرمود: پروردگار تو خلق می کند آنچه را که می خواهد و اختیار تعیین امامت بدست اوست. (سوره قصص آیه ۶۸)

آری شنیدند، اما همان گونه که قرآن فرمود: دیده ی بصیرت آنها کور و چشم دل آنها بی نور است. (سوره حج آیه ۴۶)

افسوس، که سران سقیفه، آرزوها و هوس های خود را تحقق بخشیدند و از مرگ و قیامت غافل ماندند، خدا نابودشان گرداند و آنان را در کارهایشان گمراه کند،

ای پروردگار! من به تو پناه می برم از کمی یاران!

این همه کینه توزی های آنان از جنگ بدر، و انتقام جویی ها از جنگ احد است که در دل های منافقان پنهان بود،

اما روزی که حکومت را غصب کردند تمام آن کینه ها و حسادت ها را بر ما فرو ریختند.

ویژگی های خاص علی از زبان فاطمه

فاطمه در برابر یکی از افراد نادان مدینه که خفاش صفت، برابر آفتاب وجود علی، زبان به سرزنش گشوده بود، فرمود :

می دانی علی کیست؟

علی امامی ربانی و الهی، و وجودی نورانی و مرکز توجه همه ی عارفان و خداپرستان و فرزندی از خاندان پاکان، گوینده ی بحق و روا، جایگاه اصلی و محور امامت، و پدر حسن و حسین دو دسته گل پیامبر و دو بزرگ و سرور جوانان اهل بهشت، است .

و همچنین روزی فاطمه در میان مهاجر و انصار، سوابق مبارزاتی علی را یک یک بر شمرد، تا حجت الهی را بر آنها تمام کند . و سپس فرمود :

پس از بعثت رسول خدا هرگاه مشرکین آتش جنگ بر افروختند، خدا آن را خاموش کرد، و هرگاه شیطان سر برداشت، یا مشرکی ندا می داد تا به مسلمانان یورش بیاورد، رسول خدا، علی را در کام سختی ها و شعله ها می انداخت . و علی بر جای نشست تا بر سر و مغز مخالفان کوبید، و با شمشیر مشکلات و تهاجمات را از سر راه اسلام برداشت، علی برای خدا این رنج ها را تحمل نمود، و در تحقق فرمان های الهی تلاش کرد، یار نزدیک پیامبر ، و بزرگ و سرور دوستان خدا بود . همواره دامن همت به کمر زده، نصیحت گر، تلاشگر و کوشا بود، و در راه خدا از سرزنش سرزنش کنندگان بیم به خود راه نداد، در آن روزهایی که شما مردم در رفاه و آسایش آرمیده بودید .

پاسخ بهانه جوها

افراد بی تفاوتی در توجیه عدم حمایت از علی، بهانه جویی می کردند، و می گفتند:
اگر علی ادعای خلافت را فوری پس از رحلت پیامبر زودتر ابوبکر و عمر شروع می کرد و
برای مردم صحبت و سخنرانی می نمود، مردم منحرف نمی شدند!!
فاطمه در پاسخ این افراد می فرماید :
پس از غدیر خم، خداوند برای هیچکس عذر و بهانه ای باقی نگذاشته است .
و آنگاه که مهاجرین و انصار در عذرخواهی از فاطمه که از علی دفاع نکرده بودند،
پافشاری کردند، فرمود :
دور شوید و مرا به حال خود واگذارید.
پس از کوتاهی و سهل انگاری، جایی برای عذرخواهی نمانده است،
آیا پدرم، پیامبر شما، پس از حادثه ی غدیر خم جایی برای عذر تراشی و بی تفاوتی باقی
گذاشته است؟

فاطمه و فدک و کوچه ...

در ماجرای غصب فدک، فاطمه به ابوبکر گفت :

ای ابوبکر! ادعای خلافت و جانشینی پدرم را داری و بر جای او نشسته ای و آنگاه افرادی را به سوی نماینده من در فدک فرستادی و او را بیرون کردی! در حالی که خوب می دانی رسول خدا فدک را به من بخشیده است و من برای این بخشش شاهدانی دارم ...

و ادامه داد : آیا باغات فدک در دست من نبود؟ و کارگران من در آن کار نمی کردند؟

آن هم در روزهایی که رسول خدا زنده بودند؟

عمر و ابوبکر گفتند: آری

فاطمه فرمود : پس آن چه که در دست من بود،

برای گرفتن آن چرا از من سؤال نکردید؟ و از مدرک و سند آن نپرسیدید؟

عمر و ابوبکر گفتند: برای این که فدک جزو اموال مسلمین است .

در حالی که جمعیت فراوانی از انصار و مهاجرین اطرافشان گرد آمده بودند،

فاطمه فرمود : ای مردم مدینه! بشنوید، این دو نفر چه می گویند و چه می کنند؟

از شما دو نفر می پرسم : آیا اگر من اموالی را که در دست مسلمانان است، ادعا نمایم برای من است، از من دلیل و مدرک می خواهید، یا از دیگران و صاحبان اموال؟

گفتند: از تو که مدعی اموال دیگرانی .

فاطمه دیگر بار پرسید : حال اگر مسلمانان اموالی را که در دست من است، ادعا نمایند،

از آنها باید دلیل و مدرک بطلبید یا از من؟
عمر جواب نداد و همان حرف قبلی را تکرار کرد که: فدک جزو اموال مسلمین است .
امام صادق می فرمایند: پس از غضب فدک، فاطمه در مقابل ادعای ساختگی ابوبکر که
می گفت « پیامبر ارث نمی گذارد» خطاب به ابوبکر فرمود :
ای ابوبکر بعد از مرگت چه کسی از تو ارث می برد ؟
ابوبکر پاسخ داد: زن و فرزندانم .
فاطمه ادامه داد : پس چه شده است که من دختر رسول خدا از پدرم ارث نمی برم؟
تو گمان داری که پیامبر ارث نمی گذارد. در صورتی که در قرآن آمده است؛
حضرت سلیمان از داوود پیامبر ارث برد ، حضرت یحیی از زکریا ارث برده است،
چگونه من از پدرم ارث نمی برم؟
ابوبکر پاسخی نداشت. فقط حرف خود را تکرار می کرد که پیامبر ارث نمی گذارد و گفت:
عایشه و عمر شهادت می دهند که رسول خدا فرموده است ؛ پیامبر ارث نمی گذارد.
فاطمه با ناراحتی و غضب فرمود :
این اولین شهادت باطل است که آن دو تن در اسلام گواهی دادند. زیرا فدک به من بخشیده
شده و رسول خدا آن را به من عطا فرمود و برای این بخشش دلیل و مدرک دارم.
از این رو، علی ، ام ایمن و اسماء بنت عمیس به نفع فاطمه در
اعطای فدک از طرف رسول خدا به دخترش گواهی دادند .
اما عمر و ابوبکر تسلیم نمی شدند و حرف خود را تکرار می کردند .

فاطمه فرمود: آیا مگر از پدرم نشنیده اید که فرمود: علی، اسماء و ام ایمن از اهل بهشتند؟ ابوبکر و عمر گفتند: آری شنیدیم.

فاطمه فرمود: پس اگر شهادت ملاک است، فدک را به من برگردانید.

پس چرا با گواهی آن سه نفر فدک را تحویل من نمی دهید؟

آیا علی و این دو زن بهشتی به باطل شهادت داده اند؟

در نهایت ابوبکر در مقابل افشاگری، استدلال های عقلی، شهادت شاهدان و مدارک و اسناد فاطمه و فشارهای اجتماعی نتوانست مقاومت کند و تسلیم شد، و دستور داد کاغذی آوردند که در آن نوشت: «فدک جزو اموال فاطمه است، به او بازگردانید»

فاطمه نامه ی خلیفه را گرفت و به طرف منزل می آمد که عمر در بین راه، در کوچه، راه فاطمه را سد کرد و با ناراحتی پرسید: از کجا می آیی فاطمه؟

فاطمه پاسخ داد: از نزد ابوبکر می آیم، او تسلیم شد و نامه ای جهت بازگرداندن فدک برایم نوشت. عمر یک قدم پیش گذاشت و با عصبانیت گفت: نامه ابابکر را بده.

فاطمه امتناع ورزید و عمر این طرف و آن طرف کوچه را نگاه کرد، وقتی دید کسی رفت و آمد نمی کند، با یک ضربه سیلی محکم به صورت فاطمه ... او را به زمین پرت کرد و به زور سند را از دست فاطمه گرفت، آب دهان در آن انداخت و سند را پاره پاره کرد و توطئه غصب فدک را افشا کرد و نشان داد که جعل حدیث و شهادت شاهدان، و طرح مباحث حقوقی در غصب فدک، همه بهانه ای بیش نبود.

فرازی از سخنرانی فاطمه درباره فدک

فاطمه پس از غضب مجدد فدک به سران حکومت می فرماید :
... اکنون که چنین است، این مرکب خلافت و آن هم فدک،
همه از آن شما، محکم بچسبید و رها نکنید.
ولی بدانید این مرکبی نیست که بتوانید راه خود را با آن ادامه دهید.
پشتش زخم و کف پایش شکافته است.
داغ ننگ بر آن خورده است و از غضب خداوند نشانه دارد و
رسوایی ابدی همراه آن است و
سر انجام به آتش افروخته‌ی خشم الهی که دل‌ها را در بر می‌گیرد، خواهید پیوست.
فراموش نکنید آن چه را در محضر خداست انجام دادید .
و ستمگران به زودی می‌فهمند که به چه سرنوشتی گرفتار می‌شوند.
من دختر پیامبری هستم که شما را در برابر عذاب شدید انذار کرد.
آن چه از دست شما بر می‌آید، انجام دهید.
ما نیز به وظیفه‌ی الهی خود عمل خواهیم کرد،
شما منتظر باشید،
ما نیز منتظریم ...

هماهنگی با همسرش

پس از ماجراهای تلخ سقیفه و فدک و ... ،
سران سقیفه برای جلب افکار عمومی مردم بفرار افتادند،
تا به گونه ای از فاطمه دلجویی نمایند،
بر همین اساس مکرراً از فاطمه اجازه ی ملاقات می خواستند و
تظاهر به جبران اشتباهات می کردند .
اما فاطمه در تداوم یک مبارزه ی منفی همه جانبه و رسوا کردن نیت پلید آن ها،
هرگونه پیشنهادی را رد می نمود، و موضع اعتراض یا سکوت و بیزاری را ادامه می داد .
روزی علی وارد منزل شد و فرمود :
فاطمه جان! خلیفه و عمر مرا واسطه دیدار تو قرار داده اند و در پشت درب خانه،
منتظر اجازه ی ورود می باشند،
تا نظر شما چه باشد؟
فاطمه در برابر شوهرش فرمود : علی جان! خانه، خانه ی توست.
و من همسر تو می باشم.
هر آنچه صلاح می دانی، انجام ده .

حوربان بهشتی و شوق دیدار فاطمه

سلمان فارسی نقل می کند: با دعوت علی به منزل فاطمه رفتیم، تا فاطمه مرا دید، فرمود: بنشین و توجه کن در آن چه که برای تو بازگو می کنم. دیروز در خانه نشسته بودم و فکر می کردم که با وفات رسول خدا، وحی الهی از ما قطع گردید و از رفت و آمد ملائکه دیگر خبری نیست. ناگاه در بسته ی منزل باز شد و سه دختر وارد شدند که از نظر زیبایی و شادایی و خوش بویی بی مانند بودند، طوری که هیچ کس به زیبایی آنان ندیده است، از جایم برخاسته به سوی آنان رفتم، پرسیدم: از زنان مکه یا مدینه اید؟ پاسخ دادند: ای دختر محمد! ما از اهل مکه و مدینه و از مردم روی زمین نیستیم، از حوربان بهشتی و عاشقان دیدار تو هستیم که پروردگار ما را بسوی تو فرستاده است. از آن یک که بزرگتر می نمود، پرسیدم، اسم تو چیست؟ جواب داد: «مقدوده» گفتم: چرا مقدوده؟ گفت: برای زندگی با «مقداد بن اسود» (از یاران پیامبر) در بهشت آفریده شده ام، از دیگری پرسیدم نام تو چیست؟ گفت: «ذره» گفتم: تو در دیدگان من بزرگ و نجیب می آیی، چرا ذره؟ گفت: برای همسری با ابوذر غفاری در بهشت آفریده شده ام. از سومی پرسیدم: تو چه نام داری؟ گفت: «سلمی» پرسیدم: چرا سلمی نامیده شده ای؟ گفت: خداوند مرا برای زندگی با سلمان فارسی در بهشت خلق کرده است. سپس حوربان بهشتی خرمایی تازه که خوشبوتر از مشک بود، به من بخشیدند. سلمان فارسی می گوید: فاطمه از آن خرما مقداری به من عطا فرمود، خرماها را برداشته در کوچه های مدینه به طرف منزل خود می رفتم، به هر کس از اصحاب رسول خدا می رسیدم، می پرسید، چه بوی عطر دلنشینی! آیا مشک با خود حمل می کنی؟

گریه بر مظلومیت شوهرش

فاطمه در ساعت های غمبار احتضار و

آخر عمر خویش بشدت می گریست.

علی پرسید: چرا گریه می کنی؟

پاسخ داد: بخاطر آن چه که پس از من بر سر تو خواهد آید، می گریم .

علی فرمود :

گریه مکن، سوگند بخدا این گونه سختی ها در راه خدا برای من ناچیز است .

حمل جنازه ی بانوان

اسما می گوید :

روزهای آخر زندگی فاطمه با او بودم، روزی مرا به یاد نحوه حمل جنازه توسط مردم انداخت، و ابراز نگرانی فرمود:

که چرا جنازه ی زن را روی تخته ای می گذارند و بالای دست مردان حمل می کنند؟!

سپس فاطمه فرمود : من بسیار زشت می دانم که جنازه ی زنان را پس از مرگ

بر روی تابوت سر باز گذاشته و بر روی آن پارچه ای می افکنند،

که حجم بدن را برای بینندگان نمایش می دهد .

لذا پس از مرگم مرا بر روی تابوت آنچنانی نگذارید و

بدن مرا بپوشان که خدا تو را از آتش جهنم باز دارد .

و پس از آن به علی گفت :

وصیت می کنم به شما، ای علی!

که برای من تابوتی درست کنید، که بدن میت را می پوشاند .

اشک مظلوم

روزی فاطمه رو به علی نمود و گفت :

علی جان !

من از پدرم شنیدم که می فرمود :

اشک، خشم خداوند را خاموش می کند و

قبر، باغی از باغهای بهشت نخواهد بود، مگر هنگامی که بنده از ترس خدا گریه کند و

خداوند عزیز و جبار می داند، که من با این اشکها از خوف خدا می گریم.

علی نیز گریست، فاطمه از اشکهای آن حضرت گرفته و بر چهره ی خود کشید و

گفت: علی جان! اگر غمگینی در بین امت گریه کند،

خداوند آن امت را مورد بخشایش خود قرار می دهد.

علی جان ! تو غمگین و محزونی و من اشک چشم تو را به صورت می کشم

تا مشمول رحمت خدا شوم.

وصیت هایش به علی

فاطمه در روزهای واپسین زندگی به علی وصیت کرد :

علی جان! زمان زیادی از زندگانی ام نمانده است و زمان کوچ و خداحافظی فرا رسیده است. اولین وصیت من به تو این است که: چون مردان نیاز به زنان دارند، پس از من با دختر خواهرم «امامه» ازدواج کن، زیرا او همانند من با فرزندانم مهربان است .

علی جان! وقتی من وفات کردم، تو غسل و کفن مرا به عهده گیر و غسل و کفن کردن مرا کسی غیر از تو انجام ندهد، مرا شب دفن کن، آن هنگام که چشم ها آرام گرفته و دیده ها به خواب فرو رفته باشند و هیچ کس را جز ام سلمه و ام ایمن و فضه از زنان، و از مردان دو فرزندم حسن و حسین و عباس و سلمان و عمار و مقداد و اباذر و خذیفه را، خبر نکن و هیچ کس از آنان که به من ظلم کرده اند و حق مرا غصب نمودند، نباید در تشییع جنازه ی من شرکت کنند.

سپس بر من نماز بگذار و مرا درون قبر قرار ده، خاک درون آن بریز و دفنم کن و سنگ قبر را بر روی قبرم بگذار و خاک اطراف قبر را طوری هماهنگ نما که کسی متوجه نشود و مکان قبر مرا به هیچ کس اطلاع نده تا مخفی بماند. آنگاه بالای سرم روبروی من بنشین، و زیاد قرآن بخوان و دعایم کن، زیرا در چنین لحظه هایی، میت به انس گرفتن با زندگان محتاج است .

علی جان! من تو را به خدا می سپارم و نسبت به فرزندانم، به رفتار نیکو با آنان سفارشت می کنم. علی جان! این سخنان مرا بشنو، زیرا پس از این، صدای فاطمه را هرگز نخواهی شنید.

تو را وصیت می کنم، که مرا فراموش نکنی و پس از وفاتم، همواره مرا زیارت نمایی.

حالیت خواهی فاطمه

فاطمه در ساعات آخر زندگی و در بستر بیماری به علی فرمود:

علی جان!

از شروع زندگی مشترکم با تو، در هیچ امری،

با تو مخالفت نکردم و

هرگز از من هیچ دروغ و خیانتی سر نزد.

اما مرا حلال کن ...

علی در حالی که می‌گریید، او را تصدیق کرد و گفت:

تو با تقواتر و متواضع‌تر از آن هستی که من تو را بر چنین امری سرزنش کنم.

آه! چقدر جدایی و دوری از تو بر من دشوار خواهد بود!

مصیبت پیامبر برایم زنده می‌شود.

از دست دادن تو برای من بسیار سخت و ناگوار است.

از این ماتم به خدای خود پناه می‌برم و دل به او می‌سپارم.

مصیبت فراق تو آن قدر تلخ و سنگین است که تحمل آن برای علی مشکل و طاقت فرساست؛

مصیبتی که هیچ چیز نمی‌تواند آن را جبران کند؛

این دردی است که درمانی برای آن نمی‌بینم.

سپس علی سر فاطمه را در بقل گرفت و با هم گریستند...

دعا برای گناهکاران

اسماء، همسر جعفر طیار نقل می کند که :
در لحظه های پایانی زندگانی فاطمه متوجه ایشان بودم که
ابتدا غسل کرد و لباس هایش را عوض کرد و
در خانه مشغول راز و نیاز با خدا شد .
جلو رفتم، دیدم که رو به قبله نشسته، و
دست هایش را به سوی آسمان بلند کرده،
چنین دعا می کند :

پروردگارا!

بزرگا!

به حق پیامبرانی که آنها را برگزیدی و
به حق گریه های حسن و حسین در فراق من،
از تو می خواهم از گناهان شیعیان من و شیعیان فرزندان من درگذری...

ساعات های آخر عمرش

ابن عباس نقل می کند: فاطمه در لحظه های واپسین شهادت، دست حسن و حسین را گرفت و به بیرون از خانه برد و به طرف قبر پیامبر شتافت، سپس بین قبر و منبر پیامبر دو رکعت نماز خواند، پس از نماز، حسن و حسین را در آغوش خود فشرد و با آنها وداع نمود و فرمود: پدرتان کمی آن طرف تر در حال نماز خواندن است، پیش پدر بمانید. آنگاه خود به سوی منزل حرکت کرد، در خانه اسماء را صدا زد و فرمود: آبی برای غسل و شستشوی بدنم آماده کن. اسما می گوید: فوراً آماده کردم. سپس فاطمه فرمود: لباس های تازه ی من و آن کافور بهشتی که پدرم برایم گذاشته است را بیاور. لباس های فاطمه را آوردم، ابتدا غسل نمود و لباس ها را پوشید و وارد اطاق خود شد، و در بستر استراحت قرار گرفت، آنگاه خطاب به من فرمود: ای اسماء! جایی نمی روم، در این اطاق ساعتی استراحت می کنم. پس از گذشت مدتی، اگر از اطاق بیرون نیامدم، مرا صدا کن. اگر جوابت دادم وارد شو، اما اگر پاسخی نشنیدی بدان که به رسول خدا پیوسته ام و از این دنیا بار سفر بستم. لذا من غسل کرده ام و با لباس های پاکیزه آمیدم، پس هیچکس لباس از تن من برنگیرد... پس از آن، فاطمه دست راست خود را زیر سر نهاد، و روی به قبله آرامید. اسماء می گوید: ساعتی صبر کردم و آنگاه فاطمه را صدا زدم، جوابی نشنیدم، دانستم که به ملکوت اعلی پیوسته است...

یادآوری بازوی فاطمه

سلیم بن قیس می‌گوید:
عمر در یک سال نصف حقوق همه‌ی کارگزارانش را به عنوان غرامت و کمبود بودجه و مالیات برداشت ولی حقوق قنفذ را به طور کامل پرداخت.
سلیم می‌گوید: به مسجد رسول خدا رفتیم، گروهی نشسته بودند، که اکثر آنها از بنی هاشم بودند، در این جلسه عباس عموی پیامبر به علی گفت:
چرا عمر مانند همه کارگزارانش از حقوق قنفذ کم نکرد؟
علی به اطراف خود نگاه کرد و سپس قطرات اشک از چشمانش سرازیر شد،
آنگاه آهسته در پاسخ عباس فرمود:
حقوق قنفذ را کم نکرد، تا از او تشکر نماید، به خاطر ضربت تازیانه‌ای که او بر فاطمه نواخته بود که وقتی فاطمه از دنیا رفت، اثر آن تازیانه در بازوی او وجود داشت و همانند بازوبند نمایان بود.

نبش قبر

در تاریخ آورده اند :
پس از دفن شبانه فاطمه ، هنگامی که صبح شد،
مردم یکدیگر را سرزنش می کردند و می گفتند:
پیامبر، یک دختر از خود به جا گذاشت، ولی ما، نه در زمان وفات او حضور داشتیم و
نه در زمان خاکسپاری و نماز خواندن بر او؛ و
حتی قبر او را نمی شناسیم تا به زیارتش برویم...
چون تدبیرهای علی شناسایی قبر آن حضرت بر مردم دشوار شده بود.
ابوبکر و عمر گفتند: بروید عده ای از زن های مسلمان را بیاورید،
این قبرها را بشکافند و قبر فاطمه را پیدا کنند تا بر جنازه ی او نماز بخوانیم و
قبرش را زیارت کنیم.
این خبر به علی رسید.
او خشمگین، با چشمانی سرخ شده و شمشیر ذوالفقار در غلاف ،
از خانه بیرون آمد تا به قبرستان بقیع رسید.
در این هنگام علی با غضب به آن دو نفر فرمود: اگر حتی یکی از این قبرها را بشکافید،
به یقین حاکم در میان ما شمشیر خواهد بود...
جمیعت با شنیدن این سخن و مشاهده جدیت علی در حرفش، همه از بقیع خارج شدند.

فهرست منابع بر اساس شماره صفحه :

- ۵ بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، ج ۴۳، ص ۲۰: مسند احمد حنبل، ج ۵، ص ۲۷۵
- ۶ ذخائر العقبی ص ۲۶
- ۷ بحار الانوار ج ۴۳ ص ۱۲۷
- ۸ ذخائر العقبی ص ۲۹
- ۹ الجنة العاصمة، ص ۱۷۹: اخبار الدول، ص ۸۸: تجهيز الجيوش، ص ۱۰۲
- ۱۰ منتهی الآمال، ص ۱۴۲
- ۱۱ بحار الانوار ج ۴۳ ص ۶ و ۷
- ۱۲ احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۴۰۱
- ۱۳ احقاق الحق، ج ۴، ص ۴۸۱
- ۱۴ مستدرک الصحيحین، ج ۳، ص ۱۵۹ و مجمع الروایه، ج ۹، ص ۲۱۰
- ۱۵ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۴۹ و ۱۵۱
- ۱۶ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۲
- ۱۷ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۲۳
- ۱۸ نهج الحیة، ص ۱۸۰
- ۱۹ کنز العمال- ج ۹- ص ۳۶۶
- ۲۰ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۰۹، جلوه های رفتاری حضرت زهرا، ص ۴۷-۴۶
- ۲۱ فرهنگ سخنان فاطمه زهرا علیها السلام، حدیث ۸۸
- ۲۲ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۴، نهج الحیة، ص ۱۴۷ و کنز العمال، ج ۱۵، ص ۵۰۷
- ۳۳ دلائل الامه، ص ۴۹ و عوالم، ج ۱۱، ص ۲۰۵ و نهج الحیة، ص ۱۴۸
- ۳۴ طبقات، ابن سعد، ج ۱، ص ۴۰۰ و پرتوی از مکتب زهرا، عباسی فردوسی، ص ۵۸
- ۳۵ بحار الانوار ج ۳۷ ص ۱۰۳ و ج ۹۳، ص ۱۴۷
- ۳۶ نهج الحیة، ج ۱۸۴
- ۳۷ بحار الانوار ج ۴۱ ص ۴۶ و امالی صدوق حدیث ۱۰ ص ۳۷۹
- ۳۸ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۷۳
- ۳۹ فاطمه بهجة قلب المصطفى، ص ۳۵
- ۴۰ زهرا مولود وحی، سید احمد علم الهدی، ص ۱۴۱
- ۴۱ عالم الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۴
- ۴۲ بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۰۳، ج ۶۱
- ۴۳ بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۳۰، ج ۳۵
- ۴۴ احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۲۶۴
- ۴۵ نهج الحیة / حدیث ۲۴
- ۴۶ احقاق الحق، ج ۴، ص ۱۹ و ۱۵۰
- ۴۷ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۲
- ۴۸ بحار الانوار، ج ۲، ص ۳ و جلوه های رفتاری حضرت زهرا، ص ۹۳-۹۲
- ۴۹ شف الغمه ج ۲ ص ۲۵ و بحار الانوار ج ۴۳ ص ۸۲ و علل الشرايع ج ۱ ص ۱۸۳

- ٤٠ ٦ نهج الحياة ، ص ١٥٧
- ٤٠ ٤ اعيان الشيعة، ج ١، ص ٣٣٣
- ٤١ ٦ بحار الانوار، ج ٦٨ ص ١٨٤
- ٤١ ٤ مستدرک الوسائل، ج ١٢، ص ٢٦٢
- ٤٢ دلائل الامامة، ص ٧ و بحار الانوار، ج ٩٣، ص ٢٩٥
- ٤٣ كشف الغممة، ج ٢، ص ٢٣ و مكارم الاخلاق، ص ٢٦٧ و نهج الحياة، ص ١٤٤
- ٤٤ فلاح السائل، ص ٢٢، سفينة البحار، ج ٢، ص ٤٣ و مستدرک الوسائل، ج ٣، ص ٢٣ ٤٤
- ٤٥ ٦ امالي (صدوق) ص ١٨٢
- ٤٥ ٤ مسند فاطمه، سيوطي، ص ١٠٠ و كشف الغممة، ج ١، ص ٥٥٤
- ٤٦ عوالم العلوم، ج ١١، ص ٦٢٩ و كنز العمال، ج ١٢، ص ٣٩
- ٤٧ خصال، شيخ صدوق، ج ١، ص ١٥٧ و عيون اخبار الرضا، شيخ صدوق، ج ٢، ص ٢٧
- ٤٨ عوالم العلوم، ج ١١، ص ٥٨٠ و مسند فاطمه، سيوطي، ص ١١٨، ج ٢٧٧
- ٤٩ بحار الانوار، ج ٤٣، ص ٢٢٥ و مجمع النورين، ص ٣٧ و زندگانی فاطمه الزهراء، عماد زاده، ص ٤٧٢
- ٥٠ بحار الانوار، ج ٤٣، ص ٢٢٧
- ٥١ بحار الانوار، ج ٤٥ ص ١٥٥
- ٥٢ بحار الانوار، ج ٤٤، ص ٢٩٢
- ٥٣ بحار الانوار، ج ٤٣، ص ١٧٣
- ٥٤ امالي، صدوق، حديث ٦ و بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٥٠٨
- ٥٥ فرهنگ سخنان فاطمه زهرا عليها السلام، ص ٤٢
- ٥٦ بحار الانوار، ج ٢٢، ص ٥١٠ و ٥٢٨
- ٥٧ بحار الانوار، ج ٤٣، ص ١٨١
- ٥٨ فاطمه (س) من المهد الى اللحد، ص ٤١٣ ٤١٢: بيت الاحزان، ج ١، ص ٣٣
- ٥٩ فرهنگ سخنان فاطمه عليها السلام، ص ٥٠
- ٦٠ نهج الحياة: ص ١٢٣ و شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، ج ٦، ص ٤٨ و ٤٧ و تاريخ طبري، ج ٣، ص ٢٠٢
- ٦١ الغدير، ج ٧، ص ٧٨ و ج ٥، ص ٣٧٣ و ٣٦٩، ج ٧، ص ١٧٧، ج ١٠، ص ١٢٤ و بحار الانوار، ج ٢٨، ص ٣٢٢ و ج ٤٣، ص ١٩٧
- ٦٢ نهج الحياة ، ج ٦٩ ص ١٤٢ و كافي، ج ٨، ص ٢٣٧، ج ٣٢٠ و بحار الانوار، ج ٣٠، ص ٢٨٧: بيت الاحزان، ص ٩٦
- ٦٣ نهج الحياة ، ص ١٥٢، ج ٦٨
- ٦٤ كافي، ج ٨، ص ٢٣٧ و بحار الانوار، ج ٢٨، ص ٢٣٧ و ٢٥٢ و اختصاصي، شيخ مفيد، ص ١٨١ و ١٨٥ و احتجاج، ج ١، ص ٢٢٢ و رنجها و فريادهاى فاطمه ، ترجمه بيت الاحزان، ص ١٣٨
- ٦٥ نهج الحياة ، ص ١٤٧ و كافي، ج ٨، ص ٢٣٨، بحار الانوار، ج ٢٨، ص ٢٥٢ و چشمه در بستر، آقايي، ص ٦٣٠ ١٢٧
- ٦٦ بحار الانوار، ج ٣٦، ص ٣٥٢ تا ٣٥٤
- ٦٨ فرهنگ سخنان فاطمه (س)، ص ٢٧، ج ٢٠: رياحين الشريعة، ج ١، ص ٩٣

- ۶۹ خصال، شیخ مفید، ج ۱، ص ۱۷۳
- ۷۰ عوالم العلوم، ج ۲، ص ۶۳۳ و تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۸۶، تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۲۶۳ و احتجاج، ص ۹۰ و نوریه آسمانی، مسجد جامع، ص ۱۵۵-۱۵۷ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲۲ و
- ۴۳ شعراء، ۲۲۷ و نوریه آسمانی، مسجد جامع، ص ۲۵۸-۱۵۷ فرازی از خطبه فدکیه
- ۴۴ فرهنگ سخنان حضرت فاطمه زهرا(س)، ص ۱۳
- ۴۵ چشمه در بستر، پورسید آقایی ص ۴۳۸-۲۲۷ و بحارالانوار ج ۲۲ ص ۳۵۲، ج ۴۳ ص ۶۶-۶۷، ج ۹۱ ص ۲۲۶
- ۴۶ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۸ و زهرا مولود وحی، علم الهدی، ص ۴۶۵-۲۶۴
- ۴۷ سبیری کوتاه در زندگی حضرت فاطمه زهرا، سید محمد تقی سبحانی، ص ۱۷۶، معصوم سوم، جواد فاضل، ص ۱۸۲، بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۱۷، مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۹۰ و کشف الغمه، ج ۲، ص ۶۸
- ۴۸ فاطمه زهرا شادمانی دل پیامبر، ص ۴۴ و الگوهای رفتاری حضرت فاطمه زهرا، صفری، ص ۳۷۵
- ۴۹ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۶ و ۲۱۷ و ص ۱۷ و ص ۲۸۶ و ج ۱۷۹، ص ۲۷ و ج ۵۹، ص ۱۰۴ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۰ و علل الشراعیع، ج ۱، ص ۱۸۸ و نهج الحیاء، ص ۲۷۱
- ۸۰ کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۹۱، جلوه های رفتاری حضرت زهرا(س)، ص ۲۷
- ۸۱ ذخائر العقبی، طبرسی، ج ۱، ص ۹۹۶ و کوکب الدرری، علامه المناوی، ج ۱، ص ۲۵۴ و
- ۸۲ ترجمه بیت الاحزان، ص ۲۴۸، و فرهنگ فاطمیه، ص ۶۶-۱۵ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۶۴ و بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۸۳ و ص ۲۱۴ و نهج الحیاء، ص ۱۹۷ و کلمات الامام الحسین، ص ۱۱۴، اللمعه البیضاء، ص ۸۷۸، و صحیفه فاطمیه، احمدی، ۶۳۸-۱۳۶
- ۸۳ ترجمه بیت الاحزان، ص ۱۴۴
- ۸۴ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۲ و ترجمه مسند فاطمه، عطایی، ص ۴۴۴-۲۴۳

ممکنه نتوانم این تاریکی ها را از بین ببرم
اما با همین روشنایی کوچک
فرق ظلمت و نور
و حق و باطل را
نشان خواهم داد ...
و هر که به دنبال نور است
این نور هر چند کوچک
در دل او بزرگ خواهد بود.

التماس دعا
محمد استاد جعفری
ایام فاطمیه ، ۱۳۹۲